

پس از سلام ایبه دارم که در نهایت صحت و سلامت بوده و کارهای روزی براد با پایت

هر چند میدانم که مریدی بایست تا خون شیر شد. اما طفل بی تاب از زنگار سه شنبلیله دستهای و ای شیر چاه پرور
عزیزان چگونه تاب آورد؟ سوالی است درباره پاسخی "این مشکل شایسته" نیست. میدانم که گرفتارید و هزار
کار در شغله. اما من هم طالبم و دست از طلب ندارم. خوش کار و بار خودش.

دو جلد دفته شمر قدیم شده، حاصلی است که سرور و ز و علی العمل طیبی موجودی زنده. چه آنکه هیچ گاه این بنده را
ادعای شمر و شاعر نبوده است. در این زحمتی در تهیه مکتوبات نبرده است. من هم مثل هر نو جوان ایرانی در آن زمان که خطی
و ختم روئید دفتر دکتی توانم آورده و شگفتاها راه د نامه کارا و که گاه کوفیهها را در قاب قابی ردیف کردم

که حاصل آن همه نوجوانها نهایتاً شده منظوم بنام (آتش سرگاز) که به رویت آقای سپاه و شکرانی
ناصر رحمانی نژاد با یاد در میان دته ایبه حیفی آریان بود رسیده خنسنه ۱۳۵۲. اما قصای روزگار همه آن زحمت
و سنگاپور و سالزی و ناپلند هم بر حور آنقره بی ناظم حکمت رقم زد.

نگوی کردم یا پایان راه و سه آهن زنجاری آن همه در خوبی های روزگار شمرم دست از می بردار که می از اود
داشته ام تا بچه آدمی سرد پای راه به دنبال کار و بار آب و نان شوم. اما غم در بیدری و از آن عظیم تر غم آدم
آن چنان ربه در دل دجان تنیده بود که می خنوز هیبت در بارایه خواب می بینم. اما در حقیقت کار من
نمانش است و در آن زمینه کار کرده ام. در همان زمان که نهایتاً منظوم رایه رویت می آمد نام مجموعه ای از چهار
عکس برده را هم تقدیم آقای ناصر رحمانی نژاد کرده بودم که حال با ایف نژاد آن به سر زنت آن کتاب
می نگرم. ایضا ش امروز هم به پاری و پاپامردی شاعر عزیز بزرگوار از اب نشانی است آدم تا کارهای تازه را
پیش از چاپ به رویت شرفشان رسانم.

بازار هند داب در اندر ایان آن چنان است که خون موج زنده در دل لعل. قهری که از اینها که به این پایان
آه، آه، پایان اندیشه را پیشی از ورود بقوان اذن دخول خوانده اند. وای ایسف که پاران و همقدمان
و هم ملان نیز که چینی کرده اند. آنگاه سردمان بنام مردم داب خنوز سراز بچه کمرادک بهرود می کنند
کافراک زنبلی خود گمان و خود چرخان پایه عرضه عرصات گذارد تا خلاصی از ریزد در گرس
وجود بر سبک محک نزدیک کنند می اندیشه ای از نمودار غش تا غم و بارش با تکانه های هیسترید
سبک شود که ویکی کلمه عمری گشتی ندارد و کتاب که پخت شمری نیست. اما انکت شماری، نه
در حد در دست، باقی مانده اند. که ادعای شرف دارند و شرافت را با بیدار خواب غیرت رقم

می زنند و بر یک نیست. لزه کارها و خون دلهای هفت نهدان و بزگان اندیش که گاهی پیر از کاهی
 نمیدانم بادهای خواب آور پا کوفتا نهایی فراخترگی به این دیار می رسانند که ما هم از آن سرچشمه
 احسان زنده بودن دزدان می کنیم. لزه کارهای خوب و نمازینی شما در دست پس من که با جان
 سختی به جستجوی اصل دین در آن دریش خود می گردم و مثل کفر ابلیس در میان این بی خردان
 ایستاده ام در کتاب موجود است که هر دو لزه رحمتی های حزب توده ایران است "ای باد عسرت"
 "البزوی شکست" و دیگر همی. مگر کتابی است که به همت دولت علیه کارگر حزبی استرالیای کتاخانهها
 آورده شده که الحق نه کم است و نه بد. در آن خاصه فرجه های اهل و عیال بگذارند از بول شغری تا کسی
 که گاهی هم فرجه کتاب که با خون برابر است.

اما هنوز زنده ایم و در انتظار رانگینی که بر این سرای بی کسی خویش را رنج کند و ما در عوفی شکست
 نمانی دل پیش قدمش سفته کنیم، که رفاقت را خفتی بنا نهاده اند. آدم حسرت می کشد که خفتی گفته و خفتی کند
 در خانه، اجازه بدهید لزه حضور که بارها تقاضا کنیم اگر ممکن است و سید اربابا که مرابا ناصر رحمانی فرزند
 فراهم کنید و اگر آدرسی از آقای سپادوس کسرائی دارید مرحمت کرده در از احوال و اوضاع آقای کوشند
 ابتهاج (ه. الف. س. ه) فراهم با خبر کنید که دل در گروای این می طلبید.

قراب وجود شریف شما

علی حنفی
 517194

تعمیر زانهای علی حنفی

با سلام گرم. پس از دریافت نامه‌ها که خود تهیه کردید و در نظر من را باره دو مجموعه شعران بنویسم کارهای
دیگر را کنار گذاشته و با حقت شعر را خواندم. کاش می‌شد عین کتاب در دست شما می‌دیدم چون به رسم همیشه ام در
حاشیه‌ها بر سر می‌نویسم و نیابت، خوب است و سطر است و بد است و جزای دیگر که به نظر رسیده و می‌برد
البته نظر شخصی است که من است شوق آن شورا یا خواننده‌ها دیگر ننویسد. به نظر من با سلیقه و سبک اندیشه و آید و من نیز
کرد کار دارد. به هر حال این نکته که به نظر رسیده که به طور اجمال می‌نویسم:

شما طبعاً ساجدید که یا تمیز و کار زیاد بودید خواندن شعرها کلاسیک ادب معاصران و نیز با سبک کلاسی
نسبت به خودتان می‌توانید عمر بسیار خوبی شوید. زیرا که مهمی و بسیار را از دیدگاه خودتان تا سطر
می‌کنید و می‌کنید آینه‌ها شعر خودتان را باز کنید و در آن بگردید و این خطی مهم است. مثلاً خواننده‌ها به سطر
به ساده به افعال و در میان مردم می‌برید. باید تمیزی در فانی خودتان. در شعر که همیشه و ماری است
برای نمونه، شعرها: کلمه شکلی، باران، نگاه، برای اشک، بخواب، واکمی پیرا سنا بنویس از کتاب "بدر بر آینه"
بنی نظم حکمت که نظم عنوان خوبی است (و از مجموعه‌ها دیگر خوانم: ردش، فصل بد، گد غریبی و چند قطعه دیگر
که هم این شعر را دلنشین اند.

اما تا سخته احساسات و محال لطف با نماند که در شکل و فرم ناب مان شری غالباً تجوی می‌کنند.
یعنی فرم از محتوا و این همانند. در درجه اول عدم رعایت یا جهت بیگونی نا آشنا با اوزان عروضی است که
در نعل و در دست می‌چشم ما حوزد مثلاً در این وزن فولکلوریک زیبا می‌گویند بهار ایدیت در کوه آبی
ببخ جاوید که واژه‌ها کوه آبی زانید باید باشد: بهار ایدیت در پنج جاوید -

مان چشم خون برون تو تابید یا جای دیگر می‌نویسد "در کوه و نواز آه‌ها ران - در کوه و
ضیافت مرده خواران" که مرده خواران "وزن را و بران می‌کنند باید واژه‌ها بیسواران
به کار برده می‌شد. و از این گونه نابمانی وزن در جای دیگر مهم بسیار است. بنابراین به نظر
من اگر بخواهد به سبک کلاسیک شعر بگوید باید اوزان و بجز عروضی را خوب فرا بگیرد و وزن
دست از آن بردارد.

افزون بر این زبان شومست و ما هم نادیدت است غالباً مانع با فضل همچنان
منه مثلاً می‌گویند مورمانه؟ دیری است - راز جویدن را با چوبه گفته است که باید
گفته اند ما باید و این عدم همچنانی در جای دیگر هم دیده می‌شود.

و این باید بگویم که نگاه کو نامی است به شعرهای شما که با سبک است با نظر من
موافق نباشد. قلم واقفان آن در دست شماست که امیدوارم بیرون شما بیروزی او را

امیدوارانه بنویسد که موفق خواهد بود
بله فاصله می‌روم به این مجموعه شعر را که از کوه می
دیگر برای نظر خطی فرستاده اند